

## دیدگاه شرعی پیرامون جدائی دین از دولت

(ترجمه)

غرب که به جهان و به ویژه سرزمین‌های مسلمانان را استعمار نموده، با بی‌ادبی و صراحت از مسلمانان خواستار این است که دین را از زندگی‌شان جدا نمایند. به همین اساس ارتباطی آن‌ها را با الله سبحانه و تعالی قطع نموده و این وظیفه را با تفکر انحرافی و به شیوه زندگی خود به عهده گرفتند تا این جنایت را اجرا نمایند. بعد از ظهور اسلام، هیچ دین حقیقی وجود ندارد که انسان پروردگار اش را عبادت کند. الله سبحانه و تعالی فرموده:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: 19]

ترجمه: بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه الله (سبحانه و تعالی) اسلام است.

از آنجا که سکولاریزم خواهان جدای دین از زندگی و در ضمن از دولت می‌باشد، این واضح است که به معنای جدای اسلام از زندگی است.

فکره جدایی دین از زندگی، از دیدگاه شرعی و عقیدتی با اسلام مغایرت دارد. زندگی، جهان و انسان رابطه‌ای دارند که از ماقبل شان الله سبحانه و تعالی و از ما بعدشان که روز رستاخیز بوده جدا نمی‌باشند و این اصل و جوهر عقیده اسلامی است. پس زندگی‌ای که به آن جدای از دین فراخوانده می‌شود ارتباط به الله دارد که جدا کردن آن از دید عقیدوی غیر قابل مقایسه می‌باشد؛ چرا که زندگی ارتباط به خلقت و ایجاد از عدم دارد. این اهمیت فکر مستنیر را تبارز می‌دهد که صاحب‌اش را به عمیق فکر کردن پیرامون موجودیت خالق مدبر که به واسطه آن ایمان می‌آورد و به امر او امور خود را پیش می‌برد و انسان در این زندگی دنیوی مقید به اوامر و نواهی الله سبحانه و تعالی بوده و این ارتباط زندگی با آنچه می‌باشد که به ما قبل‌اش، یعنی الله سبحانه و تعالی است. پس چگونه جدایی بین این دو برای مسلمان می‌تواند باشد؟ به همین اساس، مردم ملزم به پاسخگویی به پیروی از دستورات و پرهیز از ممنوعیت‌ها هستند و این ارتباط زندگی با آنچه پس از آن می‌آید، یعنی روز رستاخیز، پس چگونه جدایی از زندگی و روز رستاخیز انجام می‌شود؟!

بر این اساس، مسلمان باید تمام اعمال خود را در همه ابعاد زندگی مطابق به نظام الله سبحانه و تعالی انجام دهد تا رضایت الله را به دست آورد. پس چگونه مسلمان می‌تواند دین خود را از زندگی خود جدا کند، در حالی که الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [انعام: 162]

ترجمه: بگو: نماز من، قربانی من، زندگی و مرگ من برای پروردگار جهانیان است.

بنابراین همه عبادت‌ها، قربانی‌های و زندگی‌ما یعنی همه اعمالی که در زندگی اتفاق می‌افتد و اشباع‌گرایز و حاجات‌عضوی ما مطابق قانون الله سبحانه و تعالی به پیش می‌رود و هم‌چنین مشکلات زندگی ما را با اسلام برطرف می‌کند. اما سیکولران از جمله شعارهای جاهلانه‌شان به فرزندان مسلمان که به زبان حال‌شان می‌گویند که این آیت را ما دو نصف نمودیم، بین الله و بین بشر: یعنی این که بگو نماز من و قربانی من برای پروردگار جهانیان است، اما زندگی و مردن من مثل سکولریستی برای بشر است. یعنی همانند قول کفار که بگذار آنچه که از الله است برای الله و آنچه که از قیصر است، برای قیصر می‌باشد. العیاذ بالله، در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است!

پس امت اسلامی جدایی دین از دولت را هیچ‌گاه نخواهد پذیرفت، زیرا اسلام به وجدان و قلب خود قدرت بخشیده است، حتی اگر نظام‌های حاکم بر آن منحرف شده و به بیراهه رفته و اسلام را به عنوان یک سرزمین در عمل رها کنند. اسلام یک دین بوده و برایش دولتی می‌باشد و دارای یک نظام جامع زندگی است که تمام روابط و همه جنبه‌های زندگی را تنظیم می‌کند. بنابراین متوجه می‌شویم که او رابطه انسان با خالق خود را طبق احکام عقاید و اعمال عبادی تنظیم نموده است. هم‌چنان شامل احکام شرعی می‌باشد که زندگی اجتماعی را به طور دقیق تنظیم می‌نماید، مانند احکام ازدواج، طلاق و میراث که با دلائل قطعی الثبوت قطعی الدلاله ثابت است. این ناحیه بر اساس اسلام بوده، با وجود احکامی که آن از جنبه‌های دیگر به شدت مورد توجه قرار گرفته است. بر این اساس، اکنون می‌بینیم که تیره‌های زیادی توسط کافران و خادمان سکولار آن‌ها به آن سوق داده می‌شود تا رابطه پاکی و پاکدامنی بین زن و مرد را از بین ببرد و آن را به یک رابطه انحلال تبدیل نمایند. پس وای بر مؤمنانی که جدایی دین خود را از زندگی‌شان می‌پذیرند و به جای احکام ذات لطیف و خبیر؛ تسلیم به احکام بشری می‌شوند. و همانطور که اسلام با احکام شرعی تنظیم‌کننده زندگی سیاسی، مانند تعیین حاکم، ساختار دولت‌داری، نظام حکم در آن، رابطه حاکم با مردم، حقوق و وظایف حاکم در قبال رعیت، حقوق و وظایف رعیت در برابر حاکم را مشخص نموده است؛ سپس به حاکم دستور می‌دهد که در میان مردم به اسلام حکم نماید؛ نه غیرش را و زمانی که آن را در میان‌شان قایم نمود، مردم را ملزم به طاعت‌اش نموده است. الله سبحانه و تعالی فرموده:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: (به تو ای پیامبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که الله (سبحانه و تعالی) بر تو نازل کرده است و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که الله بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود سازند).

هم‌چنان الله سبحانه و تعالی در پیرامون طاعت‌اش می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [نساء: 59]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت الله، پیامبر، و اولی الامر خویش را نمایید.

به حاکم واجب است که میان مردم به عدل و انصاف حکم نماید و این تحقق نمی‌پذیرد؛ مگر به حکم کردن به آنچه که الله سبحانه و تعالی نازل کرده است. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [مائده: 45]

ترجمه: و کسی که بد آنچه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

در یک جمع بندی مختصر و مفید، اسلام در احکام تشریعی خود تمام جنبه های زندگی را گنجانده است و هیچ جایی خالی برای ما باقی نگذاشته است که تا با احکام وضعی فاسد و مفسد آن خالی گاه را پر نماییم. بنابراین در روابط و زندگی ما جایی برای قانونگذاری بشر وجود ندارد و مسلمان در این مورد اختیاری ندارد، همانطور که الله سبحانه و تعالی فرموده:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا﴾ [احزاب: 36]

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیامبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد). هرکس هم از دستور الله و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.

از نظر اجرای این احکام جامع و تطبیق ایدئولوژی اسلام به عنوان یک عقیده و نظام زندگی، بخشی از آن توسط مسلمانان بعنوان فردی در زندگی خود با انگیزه تقوای الهی مانند اعتقادات، اعمال عبادی و غیره انجام می‌شود. این امور در موجودیت دولت زیر چترش و در عدم موجودیتش انجام می‌شود. بخشی بزرگی از اسلام تطبیق نمی‌شود؛ مگر توسط دولت اسلامی که اسلام جای تطبیقش را مشخص نموده است. مانند اقامه حدود، تنظیم معاملات، جهاد، تعیین والی‌ها، روابط خارجی و غیره. بنابراین، اگر ما دین را از دولت جدا کنیم؛ پس چگونه می‌توان احکامی که مربوط به دولت می‌شود، اقامه نماییم و آن‌ها احکامی هستند که در موجودیت آن‌ها الله سبحانه و تعالی را به عنوان احکام عملی و عبادی عبادت می‌نماییم و ما یهودی یا مسیحی نیستیم که برخی از کتاب را باور کنیم و به بعضش کفر ورزیم: ترک نمودن قطع دست دزد یا تبدیل نمودن یک حکم به حکم دیگر از طرف بشر، مانند ترک نمودن نماز. بنابر این دو حکم از نزد الله یگانه است.

بدون شک، جدایی دین از زندگی، عقیده فاسد سرمایه‌داری است که نظام‌های ظالمانه از آنجا پدید آمدند. این مفکوره در یک شرایط دشوار تاریخی برای غرب بوجود آمد، زیرا قیصرها و پادشاهان در اروپا و روسیه عادت داشتند که رجال دین (روحانیون) را ابزاری برای سوار شدن مردم اتخاذ می‌نمودند. این بی‌عدالتی منجر به یک مبارزه خشونت‌آمیز به رهبری فلاسفه و اندیشمندان در میان آن‌ها شد که دین را انکار کردند و برخی به آن اعتراف نمودند و خواستار جدایی دین از زندگی شدند. آن‌ها دیدگاه خود را در مورد جدایی دین از زندگی مشخص نموده و بر اساس آن به مشکلات خود رسیدگی می‌کردند و دنیا را به پذیرش این مفکوره دعوت می‌کردند. این درگیری توجیه بی‌عدالتی ناامیدی بود که به نام دولت الهی ادعا شده علیه مردم روی داد و دلیل این بی‌عدالتی این است که سرزمینی که توسط یک دولت الهی اداره می‌شود، با ادعاهای خود یک دولت

بشری نیست که در آن حکام پاسخگو و توصیه شوند. دلیل دوم این است که دین مسیحی که مردمش را مجبور به جدا کردن آن از زندگی خود می‌کند، یک دین تحریف شده است و هیچ نظام زندگی ندارد و بر این اساس امور آن‌ها توسط خواسته‌های قیصرها، پادشاهان و به اصطلاح روحانیون اداره می‌شد. اما این درگیری و اختلاف به این شکل، در طول تاریخ حکومت اسلامی در بین مسلمانان وجود نداشته، زیرا آن‌ها در جهان گسترده‌ای بر مردم با اسلام حکومت می‌کردند و به خوبی از عهده امور آن‌ها برآمدند و عدالت، انصاف و امنیت را در بین آن‌ها گسترش می‌دادند. بنابراین هیچ علتی و توجیهی برای وقوع چنین درگیری و انقلابی علیه اسلام وجود نداشت. این دین حق است و خواستار جدایی آن از دولت دلسوز و عادلانه او نمی‌باشد.

دومین چیزی که باعث موفقیت اسلام در رسیدگی به امور مردم شد، اینست که این آیینی است که دارای یک سیستم جامع بوده و توانایی رسیدگی به همه مسائل و حل همه مشکلات را تا زمان فرا رسیدن قیامت را دارد.

بر این اساس، مفکوره جدایی دین از زندگی برای امت اسلامی بیگانه بوده و ابزاری در این زمینه برای مزدوران سکولاری غرب است که چشمان آن‌ها از شعله‌های آتش سوزان آن خیره شده است. پس از این که آن‌ها را به عنوان ابزاری مطیع و فرمانبردار قرار داد و تمدن خود را به سرزمین‌های اسلامی تحمیل نمود و از طریق این خائنان موفق شد که مفکوره‌های خود را به عنوان جدای دین از دولت، حقوق زن و غیره را صادر نماید.

اما در مورد انقلاب مردم سودان، که نظام سابق و مردان آن را سرنگون کرد، این انقلاب برای از بین بردن بی‌عدالتی به اشکال مختلف از دوش آن‌ها و هم‌چنین مطالبه و طمع زندگی مناسب و معقول آغاز شد و ما شعارهای آن‌ها را ندیدیم و جدایی دین از دولت را در میان خواسته‌های آن‌ها نشنیدیم، اما ایدیولوژی سکولاری و فاسد، ابزارهای دشمن و آن‌ها آن را به سرقت بردند، آن‌ها از فرصت و دستوری که شبانه در توکل‌های غرب در کشور ما ترتیب داده شد (سفارتهای کافر غرب) استفاده کردند و ساده و انقلابی را به تصویر کشیدند که فساد نظام منهدم شده ناشی از اعمال آن از اسلام سیاسی است؛ حتی اگر دور و نزدیک و کسانی که در فقه اسلامی از ا، ب، ت می‌دانند و این را درک می‌کند که این هیچ ارتباطی با اسلام ندارد، و با این فریب‌شان می‌خواهند مفکوره جدای دین از دولت را ترویج دهند.

موقف شرعی که هر مسلمان باید در قبال جدایی دین از دولت داشته باشد، انکار شدید و تلاش برای تغییر آن با قلب، گفتار و عمل و قاطعانه ایستادن در برابر کسانی است که خواهان آن هستند، و لازمی است که از هر طریق وسیله که ممکن باشد حرمت و خطر این دعوت فاجره و آنچه کفار می‌خواهند برای مردم بیان نماییم. مفکوره خائنی که در پشت این مفکوره، از بین بردن هویت امت و از بین بردن اولین عامل قدرت آن که اسلام است وجود دارد، یعنی اسلام که ممثل‌اش در ایمان و شریعت آن و خیرخواهی از کاربرد آن از دولت اسلامی، که روش عملی آن برای تطبیق و اجرای آن در واقعیت‌های زندگی است. برای این خائنین می‌گوییم که این جرمه بزرگ در حق امت اسلامی محال و ناممکن است؛ امتی که عقیده اسلامی روح جسد بوده و احکام شرعی آکسجنی است که به آن تنفس می‌نماید.

راه عملی و جدی برای جلوگیری از این جنایت و خنثی کردن تمام پروژه‌های غرب که در صدد اجرای آن در سرزمین‌های ما است، تغییر ریشه‌ای با کاری سیاسی است که اسلام را به عنوان یک پروژه عملی در تمام مظاهر سیاسی، اقتصادی و سایر موارد نشان می‌دهد؛ بدون اینکه از هیچ طرفی نسبت به دولت خلافت غافل شود؛ دولتی که عقیده اسلامی را اساس همه

مقررات تشکیل می‌دهد. بنابراین ما به یک درمان خوب رسیده‌ایم، آن بازگشت مسلمانان برای زندگی اسلامی در دار اسلام و در یک جامعه اسلامی در آن تمام امور زندگی بر وفق احکام شرعی در زیر چتر دولت اسلامی که همانا خلافت راشدۀ ثانی بر منہاج نبوت آینده می‌باشد که به خواست الله سبحانہ و تعالیٰ نزدیک است.

**نویسنده: نذیر مختار عبد الله**

**إمام و خطیب مسجد الہدی (حلتہ خوچلی)**

**3 صفر 1442ھ.ق**

**20 سپتمبر 2020م**

**مترجم: احمد جیبیر «نوری»**